

بزرگداشت

میرزا کوچک خان

روی آنتن رادیوصبا

رادیوصبا به مناسبت سالروز درگذشت میرزا کوچک خان جنگلی، رهبر نهضت جنگل برنامه مستند «ماجرَا» را تقدیم مخاطبان می‌کند.

این برنامه در قالب گزارش به بررسی دلایل شهرت افراد و ماجراهای معروف می‌پردازد.

ماجرادر این قسمت سراغ تیتراژ سریال موسیقی تیتراژسریال تلویزیونی «کوچک جنگلی» به کارگردانی بهروز افخمی و

موسیقی سیدمحمد میرزمانی می‌رود. در این مستند از زبان سیدمحمد میرزمانی، آهنگساز درباره ترانه تیتراژ سریال «کوچک جنگلی» می‌شنویم که برگرفته از یک ترانه قدیمی محلی و حتی منسوب به خواهر خود میرزا کوچک خان است. در بخشی از گفت‌وگو، آهنگساز این تیتراژ به اعتراض جمعی از بزرگان گیلان درباره خوانندگی این اثر توسط توروچ زاهدی و بازخوانی آن توسط ناصر مسعودی اشاره می‌کند.

باید با همکاری حرف بزنند. پس نمی‌تواند آن قاتل را به سخن درآورد. یا یک آدم بددهن و بدعق را که نمی‌تواند به همکاریاش منتقل کند. باید از این شخصیت جدا شود. اگر توانست چنین کاری بکند و این آدم را به خانه نبرد، چنین کسی بازبگر خوبی است چون آن شخصیت باکات تمام می‌شود و حالاقرار است بازبگر، خود واقعی‌اش شود. این‌خودبودن است که با زندگی و جامعه ارتباط دارد. تا قبل از آن با قصه و شخصیت‌هایش زندگی می‌کرد. اگر آدم بدی را بازی کنم چنین شخصیتی را پس از پایان بازیگری باخودم به جایی نمی‌برم، شخصیت منفی هم زیاد بازی کردم.

جوانی، باید تغییر کرده باشم. اگر خشونت، ناراحتی یا بی‌احترامی به کسی در من بوده، سعی کرده‌ام اینها را در خودم از بین ببرم و برای خودم لافال الگوی مثبتی بوده باشم تا بتوانم این الگو را تا اندازه‌ای به دیگران منتقل کنم. کار بازیگری نیز همین است؛ آن چیزی را با بازی‌ت سعی می‌کنی به تماشاگر منتقل کنی که در وجود خودت هست. از طریق شناخت و نگاهی که به آن شخصیتی که داری بازی‌ش می‌کنی. با همان جهان بینی که از طریق آن شخصیت به آن رسیده‌ای. بازبگر باید جامعه‌شناس خوب و روان شناس خوبی در اندازه خودش باشد. چون قرار است شخصیتی

[۴] بله، جوری که آدم از آنها می‌ترسد مثل «خانه در تاریکی»؟

بله، نقش آدمی را بازی کردم که بسیار خبیث بود؛ آدمی که زن خودش را زنده زنده توی گور گذاشت و خاک رویش ریخت؛ یک آدم غیرقابل درک برای دیگران که چگونه ممکن است کسی این‌گونه به اطرافیانش ستم بکند. به خواهرزاده‌اش ظلم می‌کند، شبانه می‌رود کسی را بکشد که بزرگش کرده (مرحوم کشاورز نقشش را بازی می‌کرد) بعد بالای سرش می‌رود و بالای سر جنازه‌اش تمام مشکلاتش را از بیجگی با فراق‌کنی به آن پدرخوانده نسبت می‌دهد. اما با کات دادن دیگر چنین شخصیتی تمام می‌شود و در همان قصه و روایت می‌ماند و با من جابه‌جا نمی‌شود. من چنین کسی را با خودم سر سفره خانه‌ام نمی‌برم، نمی‌شود. بازبگر در چنین بزرگه‌هایی باید طوری بازی بکند که خودش آسیب نبیند ولی برای تماشاگر قابل‌باور و طبیعی باشد تا تماشاگر با نقش او ارتباط برقرار بکند.

[۴] واگر شخصیت خوب را بازی کنید؟

درباره آدم خوب سعی می‌کنم اگر چیزهای خوبی دارد و این آدم حتی برای خودم می‌تواند الگوی خوبی باشد، در خودم ادامه‌اش می‌دهم. مثلا صبر و بردباری را از یعقوب گرفتم؛ واقعا می‌گویم. بر زندگی شخصی خیلی زود عکس‌العمل نشان می‌دادم اما از زمانی که این سریال را بازی کردم، شخصیت یعقوب چیزهای خوبی داشت که کوشیدم آنها را برای خودم نگه دارم.

[۴] تفاوت بازی صحنه و جلوی دوربین؟

جلوی دوربین، کارگردان انتخاب می‌کند که تماشاگر چه ببیند اما روی صحنه، خود تماشاگر است که انتخاب می‌کند چه ببیند. بازبگر هم عکس‌العمل‌های مخاطبان را مستقیماً می‌بیند و درمی‌یابد. در صحنه تئاتر خود تماشاگر کشتگر تماشااست. در صحنه تئاتر، بازبگر در لحظه نقد می‌شود اما در سینما باید روند اکران و تولید نقد و نشر نقد باید طی بشود تا شما نظر تماشاگر را و حسن و نارسایی کار خود را از نظر منتقد بفهمی. در صحنه تئاتر اما در همان لحظه که کار را اجرا می‌کنی، از هر حرکت تماشاگر، صحبت با بغل‌دستی یا جابه‌جاشدنش روی صندلی درمی‌یابی شما توانستی مخاطب را در مشت خودت بگیري و برعکس او تو را در مشت خودش دارد و اتفاقاً می‌خواهد رهایت کند، زیر تأثیری را که باید، نداشتی و بد بازی کردی. در همان لحظه نقد می‌شوی و اشکال کار خودت را می‌فهمی.

مستند ما جرا به تهیه‌کنندگی انسیه شمس‌اللهی امروز ۱۱ آذر ساعت ۱۱ پخش می‌شود. شبکه‌های رادیویی تلاش دارند به مناسبت‌های مختلف برنامه‌هایی متنوع را راهی آنتن کنندکه منقطع با رویدادهای تاریخی به مخاطبان اطلاعات و آگاهی می‌بخشند. رادیوصبا نیز با فضایی متفاوت در همین راستا برنامه‌هایی را تدارک دیده است که ماجرایکی از آنهاست.

[۴] از آل پاچینو خواندم که سینما به‌گونه‌ای برایش فراغت از کار به‌شمار می‌رود و تئاتر، هنر بنیادین و جدی و اصلی است.

تئاتر، رکن اساسی کار (نمایش) است (بر این گزاره را چند بار تأکید کرد). در سینما می‌توانی از یک بچه یا نابازبگر، بازی بگیري. آقایی بود که می‌گفت از درخت هم بازی می‌گیرم زیرا منم که انتخاب می‌کنم این درخت در کادر چه کاری بکند. در صحنه تئاتر باید بازبگر باشی تا بتوانی سه ساعت جلوی تماشاگر بازی بکنی. آنجا یک دانشگاه است، یک مکتب است و با سینما تفاوت‌ها دارد؛ ولذتی که بازبگر در صحنه تئاتر می‌برد محال است جلوی

خونگرم و دوست‌داشتنی و عاشق پیشه (به همان معنا که گفتیم) هستند. آدم‌هایی که می‌کوشند و پول درمی‌آورند تا از آن همراه خانواده لذت ببرند. نه که در بانک بگذارند. ارزشی که برای خانواده‌شان قائلند در کمتر شهرستانی دیدم این‌گونه باشد. واقعا خانواده دوست هستند و به همان اندازه نیز مهمان‌هایشان را دوست دارند. سرتان را درد آورد! ارزشی که برای خانواده‌شان قائلند در کمتر شهرستانی دیدم.

[۴] گفت‌وشنود با شما خیلی هم لذت‌بخش است. فال حافظ هم اکنون…



همیشه این شعر حافظ در ذهن من هست و چه خاطره خوبی هم ازش دارم؛ ای نسیم سحر، آرامگه یار کجاست / منزل آن مه عاشق‌کش عیار کجاست / شب تارست و ره وادی ایمن در پیش / آتش‌طور کجاموعد دیدار کجاست / هرکه آمد به جهان، نقش خرابی دارد… حافظیه فضای خاصی دارد آنجا انرژی ویژه‌ای وجود دارد که آدم حس می‌کند در وجودش جریان می‌یابد، واقعا می‌گویم.

[۴] شده رضا بدهید به نفرین کسی؟

نه، بچه که بودیم، پدرم همیشه اندرز می‌کرد نفرین نکند، به خودتان برمی‌گردد؛ دهان‌تان را به نفرین آلوده نکند. اصلا از این قضیه بدم می‌آید، بله، شده که از کسی دلخور شدم اما به دل نگرفتم و سعی کردم ارتباطم را قطع کنم. آدمی بوده که حس‌کردم نمی‌توانم بااو همراه‌ی‌یاکار کنم. پس بهتر است ارتباطم را آرام قطع کنم تا او نیز بدی، پس بهتر است ارتباطم را آرام قطع کنم تا او نیز

دوربین برد.
 [۴] حرف از لذت بردن از آنات زندگی شد؛ شما هم که به عنوان یک شیرازی، استاد دم غنیمت شمردن ولذت‌بردن از زندگی هستید.
شیرازی‌ها دل بزرگی دارند. واقعا خیلی مهمان‌نوازند. قصد تعریف ندارم. کسانی که شیراز رفتند می‌گویند. از سه‌سالگی شیراز بزرگ شدم و اهل فارس. واقعا فارس و مردم فارس برایم ارزشمند هستند. آدم‌های بسیار مهمان‌نواز، دوست‌داشتنی و دست‌ودلبازی هستند. عاشقند؛ یعنی حاضرند از تمام خواسته‌های خودشان بگذرند و برای کسی بخواهند که دوستش دارند.

[۴] کار انسان‌های والا همین است. عشق چیست؟

گذشت، عشق یعنی گذشت. تو اگر بتوانی از خیلی چیزهای خودت برای طرف مقابل بگذری، چه دوست چه باونویی که می‌خواهید شریک زندگی‌تان باشد؛ با چنین گذشت‌هایی از خیلی چیزهایی که برایت دوست‌داشتنی است روشن می‌شود تو عاشقی. عشق را همیشه برای خودم گذشت تعبیر می‌کنم. باید گذشت کنی تا به عشقت برسی و برای او بخواهی نه برای خودت؛ به این می‌گویند عشق.

[۴] پس آن اکسیرینی که در شیراز هست و جای دیگری نیست، نامش عشق است؟

واقعا می‌گویم؛ ۵۰۶ سال رفته بودم و زمانی به شیراز رفتم (حالا سرتان را هم درد می‌آورد) که تغییراتی کرده بود. پسر بزرگم شیراز زندگی می‌کند. یک بعدازظهر رسیدیم دروازه قرآن. خانمم گفت سؤال کنیم از کجا برویم که اشتباه نکنیم. خانمم گفت از این آقا (راننده تاکسی). بیوس. من ریش داشتم و عینک زده و کلاه بر سر؛ خلاصه خیلی قابل شناسایی نبودم. راننده تاکسی گفت: پشت سر من بیایید. ما را دقیقاً به مقصد رساند و گفت بفرمایید، سپس دور زد و برگشت و گفت تشریف می‌آوردید ناهار؟ خانه ما همان دروازه قرآن است و باید برگردم، خانواده منتظرند. یعنی هیچ‌جا چنین کاری نمی‌کنند، هیچ شهرستانی ندیدم راننده‌ای که می‌خواهد نان دربیاورد و زمانش برایش خیلی مهم است این‌طور برخورد کند. به خانمم گفتم: تازه فهمیدم مهمان‌نوازی شیرازی، تعامل اجتماعی و محبت‌کردن‌شان به دیگران یعنی چه. می‌خواهم بگویم بسیار مردمان



رسانه

MEDIA

یکشنبه ۱۱ آذر ۱۴۳۲ ۱۴۳۲ شماره ۶۹۲۱

[۴] فیلم‌های ترسناک، ماورایی و فراطبیعی؟

نه، ترسناک چندان دوست ندارم. فیلم‌های پلیسی را خیلی دوست دارم. فیلم‌های معمایی مانند فیلم‌های هیچکاک را خیلی دوست دارم. از آن فیلم‌ها دوست ندارم که برآمده از کارهای کامپیوتری است. وقتی شبکه‌ای از این فیلم‌ها پخش می‌کند، زود ردش می‌کنم. خوشم نمی‌آید. دوست دارم چیزی که می‌بینم، خلص و خالص باشد و چیزی درش قاطی نشده باشد. ترفتند نداشته باشد. دوست دارم فیلمی که می‌بینم اصیل باشد و کار آدم‌هایی که برای آن فیلم کوشیده‌اند، مشخص باشد؛ از طراح صحنه تا گریم، لباس و بازی. دائم از رایانه استفاده نشده باشد.

[۴] از استاد علی‌اکبر عالمی یاد دارم که گفتند: «پیری باشکوه است اما به‌شرط» خوب و سرفرازانه و پیروز زیستن و…!

(خنده بلند پاک‌نیت) الان که به این سن رسیدم، اصلا غبطه جوانی را نمی‌خورم که کاش جوان بودیم و برمی‌گشتیم به ۲۰ سال پیش! هیچ‌گاه غبطه گذشته را نمی‌خورم، همیشه می‌گویم این لحظاتی که هستم، باید درست زندگی کنم، سالم زندگی کنم و آن سلامتی را که تا الان حفظ کرده‌ام، نگاهش دارم تا همین لحظه. کسی نمی‌داند کی لحظه مرگ است. ممکن است سال دیگر یا همین هفته یا امروز یا امشب، زندگی‌ام تمام شود اما سعی می‌کنم همین لحظه را سالم و درست زندگی کنم.

[۴] حال‌کسانی که زور می‌زنند خودشان را جوان‌تر نشان بدهند چه؟

تصورات و تفکرات انسان‌ها فرق می‌کند. همان‌گونه که پنج انگشت مثل هم نیست، خدا این‌گونه آفریده و حتی اثر انگشت کسی‌کسی مانند دیگری نیست. من دوست دارم سنی که دارم، همین باشد و تا زمانی هم که زنده هستم، برای گذشته و حالم سعی دارم احترام قائل باشم؛ زیرا این احترام به گذشته و به اکنون خودم است. برای من این سفیدی مو ارزشمند است. زیبا می‌بینمش. زیباتر از سفیدی گفته می‌شود، رنگی نیست.

[۴] به جوان‌با در راه و امیدوار چه رهنمود بنیادین یا سفارشی می‌کنید؟

همیشه به جوانانی که می‌آیند به حرفه ما (همان‌گونه که خودم هم جوان بودم و سعی کردم چیزهای درست و خوب را از دیگران بگیرم و بدی‌ها را از خودم جدا کنم) سعی کنی مثبت را از خودشان دور کنند. ما شیرازی‌ها می‌گوییم خاکشیر باش! یعنی با هر مزاجی سازگار باش و بساز! سعی کن از دیگران خوبی‌هایشان را برداشت کنی و یادگیری. جوانان چون می‌کوشند برای خودشان آینده‌ای بسازند، حالا در حرفه ما، باید سعی کنند از دیگران یاد بگیرند. نباید بگویند ما بلدیم. این بلدی‌م باعث می‌شود جلوی یادگیری‌شان سد شود، باعث می‌شود جذب‌کننده نباشند و دافع شوند. سعی کنند بدی‌ها را از خودشان دور کنند. این سخن «ادب‌ا‌ز که آموختی، گفت از بی‌ادبان‌ا‌ز» را هر کسی گفته، باید دهانش را طلا گرفت. [این]سخن سعدی به نقل از لقمان در گلستان] خیلی مهم است و الگوی خوبی برای ماست که اگر کسی چیزی به ما ارائه دهد که از نظر کاری به نفع ماست، غرور نداشته باشیم، آن را پس نزنیم و اگر از بی‌ادب چیزی ناشایست دیدیم، همان را از خودمان دور کنیم.

[۴] نخستین کار جنگی تلویزیونی که شبکه شیراز (فارس) ساخت؟

سریال «گشتی‌ها» بود که آقای فرجاد از تهران آمد. درباره گروهی که برای شناسایی می‌رفتند، به ایرانی‌ها گرا می‌دادند، منطقه دشمن را به هم می‌ریختند و برمی‌گشتند. دوران دفاع‌مقدس بود و در اهواز این کار را به انجام دادیم. شب‌ها فیلمبرداری داشتیم و نظامی‌ها می‌گفتند چراغ روشن نکنید، چون عراق می‌زند؛ آنجا یادگان دشت آزادگان بود که قبلاً مدرسه‌ای را عراق در آنجا زده و ۴۳ بچه را کشته بود. فکر کنم سال ۶۳ بود. چندان‌کار درباره دفاع‌مقدس داشتم. کشوری شگفت‌انگیز داریم، مقدس و آسمانی که با هیچ‌کجا قابل مقایسه نیست. واقعا این طور است. یکی از بی‌شمار حسن‌هایی که مملکت ما دارد، چهار فصلش است. یک زمانی مادرم گوجه‌فرنگی را فاج می‌زد توی سینی، روی پشته‌پام خشک می‌کرد و برای پاییز و زمستان که گوجه‌فرنگی نبود، رنگ می‌داشت. الان در زمستان، بهترین صیفی‌جات در دسترس است. می‌توانیم بهترین صادرات را به جهان؛ فقط در فرآورده‌های کشاورزی و دامداری داشته باشیم ولی منافسانه انگار در این زمینه یک مقداری سست هستیم.

[۴] سخنی، اندرزی، اشاره یا سفارشی به این کمینه‌تان برای یادگار؟

هیچ؛ شما خودت داری یک چیزهایی به ما می‌گویی، با خنده‌های شیرین… به شما چه بگویم؟! دعایت می‌کنم تا همیشه موفق، مؤید، پیروز، سربلند، خوش و شاد باشی. از زندگی‌ات لذت ببری. سایه‌ات بالای سر عزیزانت باشد و سعی کنی صادق باشی. خدا را شکر و بازمه شکر که صادقی.

سکاس



رستگاری حافظ

سریال رستگاری به‌کارگردانی مسعود ده‌نمکی که ماه رمضان امسال روی آنتن شبکه دوی سیما رفت، زندگی شخصیتی به نام حافظ را روایت می‌کرد که درپی یک اتفاق رویاهای عجیب می‌بیند. این خواب‌ها او را از آینده‌ای که در انتظار او و خانواده‌اش است آگاه می‌کند تا بلکه به‌خود بیاید و دست از گناهانش بکشد. محمود پاک‌نیت این نقش را متفاوت از آثاری که در کارنامه دارد ایفا کرد. وی به جام‌جم دراین‌باره گفت: حافظ هم مثل بسیاری از آدم‌هایی است که می‌شناسیم. شخمی که وقتی تحت فشار قرار می‌گیرد، عکس‌العملش با زمانی که شاد است فرق می‌کند. به حلال و حرام پایبند است اما در این مسیر برای خود سیاست‌هایی دارد و گاهی دلیل‌تراشی می‌کند.

حسام‌بیگ

خان تلویزیون

حسام‌بیگ از نقش‌هایی است که یک‌شبه شهرتی غیرقابل باور را برای پاک‌نیت به ارمغان آورد. شخصیت دلشین و بارادوکسیکال او و تکیه‌کلام‌های شخصیتی که پاک‌نیت ایفاگرش بود، ازجمله «التماس نکن» جزوتکیه‌کلام‌هایی است که تا مدت‌ها بر سر زبان مردم کوچه و خیابان بود و هنوز هم در بین محافل به فراخور استفاده می‌شود. پاک‌نیت در بخشی از خاطراتش درباره این نقش گفته

از آنجا که حسام‌بیگ یک راهزن است، لجه‌ای ترکیبی را برای او خلق کرده تا به کسی یا کسانی برنخورد و خاشیه ایجاد نشود. این بازبگر پیشکسوت از بازی در سریال «روزی‌روگاری» به عنوان یک تجربه سخت اما پذیر یاد می‌کند که البته ارزشش را داشته است.

کاراکتر حسام‌بیگ ویژگی‌های خاصی داشت؛ او یک راهزن بود که به نظر بدجنس نمی‌رسید و گاهی رفتارهایش بانمک بود. داستان طوری طراحی شده بود که حسام‌بیگ مانند مرادبیگ با وقوع اتفاقاتی اصلاح نشود و سرنوشت او به تعلیق بیفتد، به طوری که مخاطب بتواند براساس ذهنیات خود، آینده‌اش را پیش‌بینی کند.



یاد

تجلی حزن پدر

در نقش یعقوب نبی

یعقوب نبی از دیگر نقش‌های ماندگار محمود پاک‌نیت است که در سریال «یوسف پیامبر» به تصویر کشیده شد. پاک‌نیت دراین سریال بابازی در نقش پیامبری که از نعمت بینایی به‌واسطه دوری پسر محبوبش محروم شده، تلاش کرده که حزن و اندوه وی‌تانی پدزانه را به خوبی به‌نمایش بگذارد. او در این سریال در موقعیت‌های دشواری قرار گرفته که در هر موقعیت به تناسب، بازخوردهای بجایی را بازی کرده است. پاک‌نیت در سریال یوسف پیامبر، هم پیامبر بود، هم همسر، هم پدر، هم عاشق و هم ناپینا. وی درخصوص چالش‌ها و جذابیت‌هایی که بازی در نقش‌های تاریخی و مذهبی دارد، گفت: تاریخ، مانند آیینه‌ای است از گذشته و می‌توانیم خودمان را در آن ببینیم. با تاریخ است که می‌توان فهمیدگذشتگان چه کرده‌اند و چه نکرده‌اند و ما چطور می‌توانیم زندگی کنیم که توفیقات آنها را تکرار کنیم و از اشتباهات‌شان عبرت بگیریم.

پاک‌نیت در پیوند با همین موضوع افزود: بازی در نقش‌های تاریخی، فرصتی است برای سیر کردن در گذشته‌ها. گویاکه باآن‌ها زندگی می‌کنیم و همین مساله برای یک بازبگر جذابیت دارد.

